

جوانان امروز و نسخه‌های غربی



جوان امروز چه مشکلی دارد؟

اصولاً این مسائل در چه جوامعی به ظهور می‌رسد؟

در جوامع غربی در خصوص این معضل چه چاره‌جویی‌ها شده است؟

و بالاخره اسلام و جوامع اسلامی چه راه‌کارهایی برای نسل امروز ارائه می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش‌ها توسط استاد محمدمتقی مصباح یزدی در کنفرانس علمی دانشگاه شریف تهران ارائه شد. آنچه می‌خوانید گزیده آن مباحث است. دوام توفیق ایشان را از خدای بزرگ خواهیم و شما را به مطالعه این مقاله فرا می‌خوانیم.

کوثر

مشکلات جوانان

عامل اصلی؛ تضاد فکرها و عقیده‌های دینی و مذهبی است که در جامعه وجود دارد. جوانان با این اختلافها و تضادها آشنا می‌شوند و در ذهنشان سؤالهایی پدید می‌آید مبنی بر اینکه در بین این افکار و عقاید کدام را برگزیند؟ اگر نتوانند به این سؤال پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهند، دچار سرگردانی می‌شوند و در صورت شدت این وضعیت به بحران اعتقادی دچار می‌شوند.

جوانان امروز و نسخه‌های غربی

بنابراین اگر جامعه‌ای بسته و یکپارچه بود، که چندان ارتباطی با فرهنگ و تمدن پیرامون خود نداشته باشد و یک سلسله افکار و اعتقادهای سنتی که در میان آن جامعه جاری است، پایدار خواهد ماند. نسل جوان هم بر اساس همان افکار و عقاید پرورش پیدا می‌کنند. خواه عقاید حق باشد، خواه باطل. به هر حال مشکل و بحرانی پیش نخواهد آمد.

ولی امروزه اکثر قریب به اتفاق جوامع دنیا با هم ارتباط فرهنگی دارند و از افکار و آراء و عقاید همدیگر مطلع می‌شوند و طبعاً این مسأله در همه

جوامع پیش می‌آید. البته در داخل یک جامعه هم ممکن است ادیان، مذاهب و عقاید مختلفی وجود داشته باشد که موجب تضاد فکری نوجوانان و جوانان شود.

جوان از یک طرف آغاز استقلال فکری است و می‌خواهد حق و باطل را از هم تشخیص دهد، و از طرف دیگر رسوب عقاید سالمندان را ندارد، ذهنش انعطاف‌پذیرتر است. این است که بیش از سایر گروه‌های سنی تحت تأثیر عقاید و افکار دیگران واقع می‌شود و در معرض تضادهای عقیدتی و احیاناً بحرانهای فکری قرار می‌گیرد. لذا این موضوع را به عنوان مشکل جوانان مورد توجه قرار می‌دهیم. و می‌پرسیم اینگونه مشکلات فکری و عقیدتی که برای جوانها پیش می‌آید، علتش چیست؟ چگونه می‌شود با آن مبارزه کرد و این مشکل از چه راهی باید حل شود؟

شناخت عوامل

هر چند عامل کلی؛ تضاد عقاید، افکار و فرهنگهاست. اما می‌توان این عامل را در سه عامل جزئی‌تر مشخص کرد.

1 - تضاد در مسائل دینی

گاه تضاد بین عقاید دینی خانوادگی با عقاید دینی دیگران مطرح می‌شود. فرض کنید شخصی در خانواده مسلمان متولد می‌شود، آنگاه با دوستان، همکلاسان و همکاران که از مذاهب دیگری مثلاً مذهب مسیحی هستند تماس می‌گیرد، این تضاد صرفاً در زمینه مسایل دینی است. یعنی برخورد دو نوع معتقدات دینی، برای چنین جوانی این مسأله مطرح می‌شود که آیا توحید حق است یا تثلیث؟ هر کدام برای خودشان دلائلی دارند.

2 - تقابل مسائل دینی و علمی

قسم دیگر از تضادها، برخورد دینی با دستاوردهای علمی است. ممکن است جوانی در محیط خانواده اعتقاداتی را پذیرفته باشد. وقتی وارد محیطهای علمی و دانشگاهی می‌شود، با یک سلسله نظریات و آراء علمی آشنا می‌شود و درمی‌یابد که بین آراء علمی و معتقدات مذهبی چندان سازگاری وجود ندارد. حاصل اینکه یا باید اعتقاداتی را که به عنوان اعتقادات مذهبی بوده، نگهدارد و عقاید علمی را رد کند و یا برعکس. البته اکثراً به خاطر گرایش و جاذبه مسایل علمی و مخصوصاً جو علمی محیطهای آموزشی عقاید مذهبی که مخالف نظریات علمی باشد، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد و ممکن است موجب بحرانهایی هم شود.

3 - تقابل با ارزشهای موجود در جامعه

نوع دیگر تمایلاتی است که در جامعه وجود دارد. قسم اول بین دو دسته از عقاید دینی بود. قسم دوم بین عقاید دینی با نظریات علمی، اما قسم سوم بین عقاید و ارزشهای دینی از یکسو و ارزشها و تمایلات اجتماعی از سوی دیگر است که برای این فرض هم مثالهای زیادی می‌توان در نظر گرفت. هر کس بر اساس تربیتهای دینی که در محیط خانواده عرضه می‌شود، یک سلسله رفتارهایی را به عنوان کار خوب

و متقابلاً کارهای دیگری را به عنوان کارهای بد می‌پذیرد. اما وقتی وارد اجتماع می‌شود یا ارزشهای مخالف به او عرضه می‌گردد (یعنی به او گفته می‌شود که چیزهایی را که شما خوب می‌دانید بد است و آنچه را بد می‌پنداشتید، خوب است) عملاً یک سلسله ارزشهایی که با معتقدات دینی او سازگار نیست، ترویج می‌شود. و یا لاف‌ها به این شکل هست که محیط جامعه تمایلاتی را در جوان برمی‌انگیزاند که ارضاء آن تمایلات با معتقدات دینی سازگار نیست. جو جامعه به گونه‌ای است که غریزی را تحریک می‌کند، میلهایی را برمی‌انگیزاند، کششهایی را در انسان به وجود می‌آورد. سائقه‌هایی در روح شخص پدید

قلمرو دین را از قلمرو علم جدا کردند آنگاه گفتند ما مسایلی داریم که باید از راه علم حل بشود.

می‌آورد و او را به طرفی می‌کشاند که بر خلاف جهت حرکتی است که می‌بایست بر اساس معتقدات دینی انجام گیرد. یعنی دین می‌گوید: چیزهایی حرام است اما جامعه آنها را ترویج می‌کند یا جو جامعه طوری است که انگیزه‌هایی برای انجام آن کار حرام وجود دارد. شهوت و غریزه جوان را تحریک می‌کند و او را به سوی کارهای حرام می‌کشاند. این هم عامل سومی است تا جوانی که هنوز عقاید دینی در او رسوخ نکرده، دچار اضطراب و آشفتگی بشود و با خود زمزمه کند به وجود این میل شدید که به این کار دارم، چگونه بپذیرم که کار بدی است؟ یا وجود اینکه این کار در جامعه پذیرفته شده است، چگونه از آن اجتناب کنم؟ آیا واقعا بد است؟ حال اگر نتواند پاسخ صحیحی به این سؤال بدهد، تدریجا به حالت سرگردانی می‌افتد و نتیجتاً با عقاید دینی خود را انکار می‌کند و یا دچار بحران و اضطراب روحی می‌شود. به عبارت دیگر جوان همواره در بین یک کشش دینی و یک کشش اجتماعی در حال تضاد است.

شاید بیشترین جوامعی که دچار این مشکلات از سنخ مشکلات عقیدتی و دینی شده‌اند، جوامع غربی (بعد از دوران رنسانس) باشند. در قرون وسطی عقاید حاکم در کشورهای غربی مسیحیتی بود که کلیسا و عمدتاً کلیسای کاتولیک ترویج می‌کرد. البته در بعضی از کشورها کلیساهای ارتدکس هم فعالیت داشتند و برخی از کلیساهای دیگر که حالا منقرض شده‌اند. مسایلی را به عنوان عقاید دینی به مردم ارائه می‌کردند و عمده جوامع غربی هم تابع این مذاهب بودند. اما از دوران رنسانس به بعد اکتشافات علمی جدید نوعی تضاد بین عقاید مذهبی که کلیسا عرضه می‌کرد، با نظریات علمی که دانشمندان ارائه می‌کردند و احیاناً به اثبات می‌رساندند، ظاهر شد و موجبات بحران فکری و دینی در میان مردم اروپا و بخصوص قشر جوان فراهم آورد.

تسامح، نسخه‌ای که غرب می‌پیچد

اول قلمرو دین را از قلمرو علم جدا کردند آنگاه گفتند ما مسایلی داریم که باید از راه علم حل بشود و دین حق اظهار نظر نسبت به این مسایل را ندارد. قلمرو دین لاهوت و مسایل الهیات است. خدا، فرشتگان، قیامت و موضوع‌هایی از این قبیل. اما مسایلی که مربوط به زندگی این جهان است، باید با سرانگشت علم حل شود. بنابراین بین دین و علم تضادی بوجود نخواهد آمد.

این راه حلی بود که برای بخش دوم از مشکلات عقیدتی و دینی جوانان به کار گرفته شد. اما قسم سوم (اختلاف بین دین و ارزشهای دینی با ارزشهای اجتماعی) عمدتاً در مسایل حقوقی و قانونی ظهور پیدا می‌کرد؛ مثلاً معاشرت زنی که شوهر دارد با مرد دیگری یا برقراری روابط جنسی بین یک زن بیگانه یا مرد بیگانه، این از نظر دین ممنوع است. غالب ادیانی که ما می‌شناسیم، ارتباط جنسی را محدود می‌کنند اما تمایلاتی در جوامع وجود دارد که این مرز شکسته شود و مخصوصاً از آن وقتی که جوامع رو به صنعتی شدن رفتند و شرکت زنها در کارخانجات و اجتماعات زیاد شد، این مسایل بیشتر مطرح شد. برای این مشکل هم راه حلی شبیه تفکیک قلمرو دین از علم پیدا کردند و گفتند دین راجع به مسایل زندگی دنیا کاری ندارد. این مسایل مربوط به قانون است. دین در امور قانونی و حقوقی نباید دخالت کند و هر جامعه‌ای باید قانون خودش را به دلخواه خودش وضع کند هر چه اکثر مردم پسندیدند ارزش مثبت و هر چه را اکثریت رد کردند، ارزش منفی می‌شود. بنابراین اگر در جامعه‌ای روابط جنسی بین دو هم جنس هم مطلوب واقع شد و اکثریت جامعه آن را پذیرفتند، هیچ مانعی ندارد. آن کسانی که دلشان می‌خواهد خیلی مقید به دین باشند، در محیط خانواده خودشان این کار را نکنند و الا از نظر قانونی اشکالی ندارد.

خلاصه اینکه دین فقط برای یک سلسله مراسم عبادی مثل دعا و نماز ماند و از مسایل جدی زندگی (مربوط به علم یا قانون و ارزشهای اجتماعی) شد. تدریجا برای این مسایل فلسفه‌هایی نوشتند و مورد بحث قرار دادند به این صورت که اصولاً ارزشها، باید و نبایدها با واقعیات سر و کاری ندارد اینها یک سلسله مسایل سلیقه‌ای است. کسانی که خوششان می‌آید، ارزشی را می‌پذیرند، کسانی که خوششان نمی‌آید، ارزش دیگری را می‌پذیرند.

همانطوری که مردم سلیقه‌های مختلفی در انتخاب رنگ لباس دارند، ارزشهایی هم که حاکم بر جامعه است از قبیل گرایشها، میلیها و سلیقه‌هایی است که افراد و جوامع در آن مختلفند هر جامعه‌ای آنچه تمایل دارد به عنوان یک ارزش مثبت معرفی می‌کند و از آن تبعیت می‌کند. بنابراین ارزشهای اجتماعی اعم از ارزشهای رسمی و اخلاقی، حقوقی و قانونی و آداب و رسوم از این قبیل است و نباید بر سر آنها دعوا کرد. طبعاً آن جاهایی که در محل مشاجره و کشمکش قرار می‌گیرد، مسایل حقوقی و قضایی است، که باید در آنها تابع اکثریت بود اما جاهایی که محل مشاجره نیست، باید به افکار همدیگر احترام گذاشت و هر کس در چارچوب زندگی شخصی خود می‌تواند به هر چه می‌خواهد، عمل کند و اگر کار به مشاجره کشید، باید ارزشهایی که اکثریت مردم می‌پذیرند، حاکم و داور باشد؛ یعنی قانون تابع رای اکثریت مردم است.

اما در آنجا که مسایل اجتماعی مطرح نیست، افراد می‌توانند طبق سلیقه‌های جمعی خودشان با هم کنار بیایند و آنجایی هم که قانون نیست، هر کسی آزاد است بر اساس سلیقه خود عمل کند.

پس این دو قسم اختلاف و تفاوت تضاد دین با علم و دیگری تضاد دین با ارزشهای پذیرفته شده از طرف جامعه که در مسایل دین پیش می‌آید، راه حل اصولی پیدا کرد و تنها اختلافی ماند که بین ادیان وجود دارد.

فرهنگ غربی می‌گوید روح تسامح حلال مشکلات است در دین باید آسان‌گیر باشید. هر کس هر دینی دارد مقدس است. دین یک موضوع سلیقه‌ای است.

در یک جامعه‌ای ممکن است چند مذهب که هر کدام طرفداران پر و پا قرصی دارند، وجود داشته باشد در این جامعه اختلافات مذهبی نمود خواهد یافت و طبعاً بیشتر از همه در نسل جوان می‌توان اثرش را دید زیرا این اختلاف آنها را دچار حیرت و سرگردانی می‌کند و احیاناً به بحران می‌انجامد. حال چه باید کرد. در پاسخ گفتند اساساً وقتی دین از واقعیات زندگی جدا شد، از سنخ همان سلیقه‌ها و ارزشها می‌شود، پذیرفتن دین مانند پذیرفتن یک واقعیت علمی و یک واقعیت عینی نیست زیرا چیزهایی را که در عالم می‌پذیریم دو دسته هستند. یک دسته واقعیاتی است که صرفنظر از شناختها و عقیده ما وجود دارد ماه و خورشید در آسمان هستند زمین به دور خورشید می‌چرخد اینها واقعیات خارجی است و باید علم ثابت کند اما گاهی چیزهایی را می‌پذیریم که جنبه شخصی و درونی دارد. ارزشها مطلقاً از این گونه هستند.

بسیاری از زیباییهایی که ما برای اشیاء قائل هستیم، جنبه شخصی دارد. شاهدش این است که نسبت به اشخاص و اصناف مردم، فرق می‌کند. ممکن است کسانی چیزی را زشت بدانند و چیز دیگری را زیبا بدانند. ولی ما از آن بدمان بیاید. پس پسندیدن و درک زیبایی امری روانی و شخصی است. دین هم از همین قبیل است. باور قلبی است و نمی‌شود برای کسی اثبات کرد. پس دین عینیت، خارجیت و موضوعیت ندارد. آنها گفتند مسایل عقیدتی از سنخ ایمان است نه از سنخ علم. ایمان جنبه شخصی دارد و نمی‌شود برای آن دلیل اقامه کرد. کسی دلش به این خوش است که معتقد به خدای یگانه باشد و یکی دیگر خوشش می‌آید به دو خدا قائل باشد؛ یکی خدای خیر و دیگری خدای شر.

در معتقدات ماوراء طبیعت هم همین‌طور است یا اصلاً ماوراء طبیعه‌ای در کار نیست در این صورت مردم نباید با هم مجادله کنند چون نمی‌شود اثبات کرد، دلیل علمی ندارد چون علم مخصوص به تجربیات است و آنچه قابل تجربه نباشد و قابل ارائه به غیر نباشد، از قلمرو علم خارج است. وقتی دین از قلمرو علم خارج شد دیگر جایی برای دعوا نمی‌ماند و دین امری شخصی می‌شود، هر کسی هر چي خوشش آمد.

بر این اساس مسأله تسامح در دین را ترویج کردند و این ابتکار را یکی از افتخارات فرهنگ خودشان قلمداد کردند که فرهنگ جامعه ما به قدری بالا واقع شده

است که با همه ادیان به خوبی و خوشی می‌سازد و به همه احترام می‌گذارد.

عقیده هر کسی برای خودش مقدس و محترم دین هر کسی برای خودش محترم. در کلیسای خودش هر جوری می‌خواهد عبادت کند. مباحث متافیزیک به طور کامل از قلمرو علم و اثبات و تحقیق خارج شد و تفکر پوزیتیویسم جای تفکر متافیزیک را گرفت. مسائل دینی که از جمله مسائل متافیزیکی، است به عنوان مسائل غیرقابل حل به وسیله علم و غیر قابل حل یقینی قلمداد شد و اینگونه ترویج شد که همه ادیان با هم بسازند. این راه حلی بود که جوامع غربی بعد از رنسانس تا به حال برای حل تضادهای دینی جوانان چاره‌اندیشی کردند و به کار بستند، آنان روح تسامح را در مسائل دینی ترویج کردند و صدور فرهنگ غرب به جوامع دیگر.

آنهاهی که اهل تعهدند و خودشان را در مقابل خدا مسؤول می‌دانند در محیطی که نمی‌توانند، خودشان جواب شبهه را بدهند، نباید شبهه را مطرح کنند.

روح تسامح دینی به جوامع دیگر از جمله جامعه ما سرایت کرد و به همان اندازه که ایران تحت تأثیر فرهنگ غربی واقع شده بود (به خصوص در پنجاه سال گذشته) تحت تأثیر این عنصر فرهنگی غرب نیز واقع شد و روح تسامح دینی کاملاً ترویج گردید.

اسلام چه می‌گوید

کسانی که کمترین آشنایی با الفیای اسلام و قرآن دارند می‌دانند که اسلام هیچ گاه آشتی بین توحید شرک و حق و باطل را نمی‌پسندد، درست است که در مقام دعوت به پیغمبر می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ يَتْلُو هِيَ أَحْسَنُ» (سوره 16، آیه 125) و در مقام معاشرت می‌فرماید: هیچ مانعی نیست به دشمنانتان هم احسان کنید. با کفار و مشرکین هم با «نیکی» و «قسط» رفتار کنید.

اما از نظر فکری و عقیدتی آنچه باید به دین خود قائل باشید که کوچکترین احتمال برای حقانیت مذاهب دیگر در دلتان پیدا نشود و در مقابل کسانی که رویاروی شما قرار می‌گیرند و در مسائل عقیدتی با شما مبارزه می‌کنند، با سرسختی تمام بایستید.

از اینرو خداوند در قرآن، سوره 60، آیه 4، می‌فرماید: «ای مسلمانان باید در این جهت از حضرت ابراهیم و پیروان او الگو بگیرید. حضرت ابراهیم به مردم

بت‌پرست فرمود ما از شما بیزاریم. بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی برقرار است تا هنگامی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

و در سوره ممتحنه می‌فرماید: «اسوه حسنه» است برای شما حضرت ابراهیم که برخوردشان با مشرکین این چنین بود. با کمال صراحت گفت بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی برقرار است مگر اینکه ایمان به خدای یگانه بیاورید.

قرآن به مسلمانان می‌گوید شما باید به ابراهیم تاسی کنید. با این بینشی که اسلام به ما عرضه می‌کند و با این الگویی که برای ما معرفی می‌کند، آیا می‌توان حتی برای مذهب بت‌پرستی نوعی قداست قایل شویم و به عنوان یک عنصری در فرهنگ اصیل مردمان رنج‌دیده آن را مطرح کنیم و بگوییم که اینها دارای یک فرهنگ اصیل هستند استعمارگران آمدند اینها را از بین بردند و بت‌کده‌هاشان را خراب و اینها را از فرهنگ خودشان جدا کردند.

البته کسانی که به سرخپوستان آمریکایی یا به سایر کشورهای دیگر ستم روا داشتند، ظلمشان محکوم است اما این مجوز نمی‌شود که بت‌پرستی آنها را تقدیس کنیم و بگوییم این عنصری از عناصر اصیل فرهنگ اصیل اقوامی است پس ما باید به چشم قداست به اینها نگاه بکنیم. آیا این یک اقتباس از فرهنگ تسامح‌گرایی فرهنگ غرب نسبت به مسایل دینی نیست؟!

این راه یک راه اسلامی به نظر نمی‌رسد که ما برای اینکه جوانان ایرانی دچار تضاد فکری در زمینه مسائل عقیدتی نشوند به آنها پیام‌وریم که به همه ادیان احترام بگذارند، و ما فقط ارزشهایی عمومی را ترویج کنیم؛ راستگویی، درست‌کرداری، گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، همین‌ها، بقیه چیزها را بگذاریم مردم هر طوری که دلشان بخواهد، با آنها رفتار کند. این کار معنایش نفی اصالت دین است یعنی ما دین حقی نداریم و اسلام و مسیحیت، در این جهت تفاوتی با هم ندارند.

نظیرش در مسأله رابطه دین با ارزشها مطرح می‌شود که اموری شخصی است. می‌گویند بیخود زحمت نکشید همان‌طور که رنگ و سلیقه لباس برای هر کسی محترم است، ارزشهای اخلاقی و ارزشهای اجتماعی هم که منشاء وضع قوانین حقوقی و قضایی و جزایی می‌شود، همین‌طور از امور دلخواه و پسند شخصی است و مبتنی بر حقایق نفس‌الامری نیست. تابع مصالح و مفاسد واقعی نیست 1 و معنایش این است که اسلام، در واقع قانون و حکمی ندارد.

دیگر این اصلی که امروز در فرهنگ دنیا حاکم است و در علوم انسانی به عنوان یکی از محورهای مهم شناخته می‌شود که (انسان سالم انسانی است که با دیگران سازگار باشد چه انسان نرمال انسان بهنجار است که با همه خوب می‌تواند بسازد. اصل این است، اما انسانی که می‌گوید: من معتقدم یک خدا هست و تو می‌گویی دو خدا، پس ما با هم دشمن هستیم «بدابینا و بینکم العداوه و البغضاء» (سوره 60، آیه 4) اینها در روانشناسی جدید انسانهای بهنجاری نیستند. اسلام اینها را نمی‌پسندد می‌گوید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ» همان‌طور که او با مشرکین گفت «بَدَائِبُنَا وَ بَيِّنَاتِكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَتَدْرَأُونَ أَمْ يَلَهُ وَحْدَهُ» (سوره 60، آیه 4) شما هم باید بگویید تا روز قیامت با مشرکین دشمنیم مگر به خدای یگانه ایمان بیاورند. دشمنیم دشمنی آشکار «بَدَائِبُنَا وَ بَيِّنَاتِكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ» این هم ته دلش نبود، صاف گفت «قَالَ لِقَوْمِهِ» به مردم صاف گفت آهای مردم بت‌پرست من دلم از شما صاف نمی‌شود محبت شما در دل من نمی‌آید به خدای یگانه ایمان بیاورید وگرنه تا روز قیامت دشمن شما خواهیم بود. قرآن ما مسلمانان می‌گوید شما باید از ابراهیم پیروی کنید و باید اینگونه باشید.

فرهنگ غربی می‌گوید روح تسامح در دین باید آسان‌گیر باشید. هر کس هر دینی دارد مقدس است. دین یک موضوع سلیقه‌ای است. این راه‌حل با قرآن نمی‌سازد. چگونه می‌توانیم با آنها که روح تسامح دارند، سازگار باشیم دین ما می‌گوید نسبت به مشرکین و دشمنان اسلام باید دشمن باشیم. آنها می‌گویند با هم مهربان باشید.

می‌گویند اسلام مربوط به لاهوت است نه در سیاست حرفی دارد نه در اقتصاد، نه در علوم انسانی، نه در علوم تجربی. دین حق ندارد در قلمرو علم دخالت کند. برای اینکه اروپایی‌ها گفتند و موفق شدند ما هم اگر بخواهیم دینمان محفوظ باشد. باید در علم دخالت نکنیم آیا اسلام همین را می‌گوید؟ یا اسلام می‌گوید «وَلَا تَأْتِيَهُ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ»؟ (سوره 41، آیه 41) آنچه یقیناً خدا و پیغمبر فرمودند و به عنوان بیان یک واقعیتی در دست مردم قرار داده‌اند، حق است ولو تمام عالم برخلافش را بگویند. یک روز تمام عالم می‌گفتند زمین مرکز عالم است ستارگان دور زمین می‌چرخند، قرآن گفت «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» هر یک از این ستاره‌هایی را که شما در آسمان می‌بینید در فلکی شناور است در مدار می‌چرخد. این موضوع علمی است آیا موضوع لاهوتی است؟ مربوط به رابطه انسان با لاهوت است؟ قرآن فرموده و حق است. تمام عالم اگر جمع بشوند و بگویند علم اثبات کرده است که چنین نیست ما می‌گوییم قرآن درست می‌گوید شما اشتباه کرده‌اید. زیرا علم خدا نوسان

ندارد. آنچه را خدا به عنوان بیان یک حقیقتی فرمود، آن عوض شدنی نیست. علم؛ البته آنچه به نام علم نامیده می‌شود، ممکن است عوض بشود یعنی فرضیات، تئوریا، نظریات تأیید شده، گاهی هم بعد از مدتی، ممکن است معلوم شود تأییدها بیجا بود. فرضیات ابطال می‌شود. اما وحی الهی هیچ وقت باطل نمی‌شود. مگر ما در فهمیدنش اشتباه کنیم یا روایتی که به پیغمبری یا امامی نسبت داده‌اند، در نقلش اشتباهی رخ داده باشد. اما اگر چیزی دانستیم که خدا و پیغمبر و امام معصوم فرمودند، آن غلط نمی‌شود. پس راه حل اختلافی که بین علم و دین در مورد اسلام مطرح می‌شود این است که ما برویم یقینات دین را بشناسیم. آنچه یقینات قرآن و

سنت است هیچ وقت اشتباه نمی‌شود.

ممکن است، پیرایه‌هایی به عقاید دینی بسته شده باشد یا روایات نادرست در کتابهای روایتی وارد شده باشد. این مسائل هست، از دوازده قرن پیش علمای ما گفته‌اند و خیلی زحمت کشیده‌اند که روایت صحیح و ضعیف را از هم جدا کنند. ولی به هر حال وجود روایات ضعیف در بین کتابهای روایتی را ما انکار نمی‌کنیم. ادعای ما این است که اگر دانستیم پیغمبر و امام سخنی فرموده‌اند (یعنی سندش قطعی بود)، 2 یا هیچ علمی تضاد نخواهد داشت. مگر اینکه آن علم، علم نباشد. تئوریهای باشد قابل ابطال. در آن صورت وحی مقدم است. علم قطعی با دین قطعی، یعنی با اسلام قطعی، هیچ تضادی ندارد. ما خیالمان از این جهت راحت است. در مورد ارزشها، چه ارزشهای اخلاقی و چه ارزشهای حقوقی و اجتماعی و سیاسی طبق عقاید ما تابع مصالح و مفاسد واقعی و نفس‌الامری است و تابع میل و سلیقه اشخاص نیست. اگر تمام مردم کشوری مسلمان، بیایند به قانونی که برخلاف قانون خدا و پیغمبر است رأی بدهند کمترین ارزشی نخواهد داشت. آنجایی که قانونی از خدا و پیغمبر است چه کسی حق دارد مخالفت بکند؟ چگونه می‌توانند مصالح و مفاسد دنیا و آخرت رفتارها را کشف کنند.

راه جلوگیری از مفاسد عقیدتی و اخلاقی و فکری جوانهای ما تقویت بنیه فکری و علمی آنهاست.

کسی که راه خانه خودش را گم می‌کند می‌خواهد راه زندگی ابدی به مردم نشان بدهد؟ «اقمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ قَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» (سوره 10، آیه 35) قرآن با عقل ما سخن می‌گوید. می‌گوید آن کسی که تا راهنماییش نکنند راه به جایی نمی‌برد او اولی هست به رهبری یا کسی که جز به حق هدایت نمی‌کند؟ هر چه می‌گوید درست است، از چه کسی باید پیروی کنیم؟ از آن کسی که خودش احتیاج به راهنمایی دارد؟ کوری عصاکش کور دگر شود. کسی باید راه را به شما نشان دهد که خود بر همه حقایق آگاه

باشد. راه را تا آخر خط ببیند. نه کسی که پیش پایش را هم درست نمی‌بیند. ما انسانهایی که «ما اوتئتم من العلم إلا قليلا» (سوره 17، آیه 85)، پیش پیمان را هم درست نمی‌بینیم. چگونه می‌خواهیم همه مصالح و مفاسد راهی که به سوی ابدیت داریم را درک کنیم. پس این تضاد هیچ وقت به این صورت حل نمی‌شود.

ما باید راهی پیدا کنیم که عقاید اسلامی به صورت منطقی و قابل قبول در دسترس جوانان قرار بگیرد. ما معتقدیم دین ما مطابق با فطرت عقل است. در تمام عقاید ما مطلبی که بر خلاف برهان عقلی باشد وجود ندارد «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - اما ممکن است در اثر مطالعات، یا تبلیغات مؤثر افکار غلطی در بین مردمی رواج پیدا کند. اگر گفتیم يك عقیده‌ای مطابق عقل و منطق و فطرت است، معنایش این نیست که همه بتوانند آن را صاف و صریح اثبات کنند. اثبات بسیاری از مسائل عقلی احتیاج به براهین پیچیده دارد. مخصوصاً رفع شبهات، (شبهاتی که مکاتب فلسفی الحادی ترویج

می‌کنند، ممکن است در اذهان بماند. جوابش را به آسانی نفهمند.) وقتی ما گفتیم اسلام دینی است منطقی، مطابق عقل و فطرت. معنایش این نیست که هر کسی در هر سنی یا هر اندازه معلومات، می‌تواند تمام عقاید اسلامی را اثبات کند و به همه شبهات جواب بدهد.

آیا می‌شود دور جامعه اسلامی يك حصار کشید که افکار بیگانگان وارد نشود؟ آیا جوانان این کتابها و افکار را نباید مطالعه کنند؟ نباید بخوانند؟ نباید بشنوند؟ مگر چشمها و گوشها و دلها به دست ماست؟ شبهات مطرح و کتابها نوشته یا از زبانهای خارجی ترجمه می‌شود. پس با انتشار علم و فکر که نمی‌توان مبارزه کرد و هیچ چاره‌ای جز اینکه ما بنیه علمی و فرهنگی خودمان را تقویت کنیم نمی‌ماند. تنها راه جلوگیری از مفاسد عقیدتی و اخلاقی و فکری جوانهای ما تقویت بنیه فکری و علمی آنهاست. البته این کار مسایل جنبی هم دارد. که محافظت‌هایی می‌بایست در ضمن آن باشد. هر شبهه‌ای را در هر جایی نباید مطرح کرد، آنهایی که اهل تعهدند و خودشان را در مقابل خدا مسؤول می‌دانند در محیطی که نمی‌توانند، خودشان جواب شبهه را بدهند، نباید شبهه را مطرح کنند. برخورد ما باید مسؤولانه باشد. بینیم با افکار دیگران چه می‌کنیم. وقتی شبهه‌ای را در ذهن جوانی به وجود آوردیم که هنوز خود، قدرت جوابگویی به این شبهه را نداریم. ذهنش مشوش می‌شود و ممکن است در اصل دینش شك بکند.

امروز در فرهنگ دنیا این نکته مطرح است که جوان باید آزاد باشد. اما تا چه اندازه؟ تا آنجا که برود و خودش را توی چاه بیندازد؟ القای شبهه‌ای که اساس دین را در ذهن جوانها متزلزل می‌کند، به منزله انداختن جوان در آتش است. استادی که شبهه را القا می‌کند ولی جوابش را نمی‌داند باید جواب شبهه را یاد بگیرد. آنگاه در کلاس درس القا کند. بالاخره این واکسن (تقویت مبانی فکری) می‌بایست تزریق بشود، مسایلی هست که جوابهای متعددی در سطحهای مختلف دارد. در سطحهای نازل برای کسانی که فکرشان کوتاهتر است، در سطحهای متوسط برای کسانی که يك مقدار ورزیده شده‌اند و در سطحهای عالی علمی برای برجسته‌ترین دانشمندان و فیلسوفان دنیا.

کلام در این است که این واکسن را می‌بایست تکثیر و بعد تزریق کرد. این معلومات در پیش همان چند نفری که گوشه و کناری می‌دانند، نباید ذخیره بشود. باید چاره‌ای اندیشید تا این معلومات به صورتی قابل تزریق و قابل عرضه به سطوح مختلف جامعه باشد. اسلام در مقابل مخالفینش داد می‌زند «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید.

برای خدایش، توحیدش، برای مسایل مختلفش دلیل می‌آورد. براهینی در خود قرآن آمده. بسیاری از براهین در روایات و سنن آمده است. ما مطلب بی‌دلیل و بی‌برهانی نداریم و چیزی بر خلاف برهان و منطق هم ارائه نمی‌کنیم. جوانهای دانشگاهی بیشتر در معرض خطرهای فکری و عقیدتی قرار دارند. می‌بایست واکسینه بشوند. اما برنامه دانشگاهها چنین اجازه‌ای را نداده است. در گذشته به هیچوجه نبود. امروز هم که قدمهایی برداشته شده تا يك سلسله مسایل عقیدتی و اسلامی در دانشگاهها تدریس بشود، نقصهای زیادی دارد. بالاتر از همه انگیزه پژوهش و تحقیق در جوانان باید رشد کند. باید نسبت به مسایل دینی حساس بشوند. برخلاف آن روح تسامحی که در غرب ترویج می‌شود. که نسبت به مسایل دینی بی‌تفاوت باشید. شما باید در مقابل عقاید ضد اسلامی حساسیت داشت. باید دانست سعادت دنیا و آخرت در پذیرفتن اسلام و شفاوت دنیا و آخرت دیگران در انکار اسلام است. این روح اسلام است.

ایت الله مصباح یزدی

سایت سراج